

## تأملی در مبانی عرفانی صفا و شأن در رساله آداب المشق

### مقدمه

رساله آداب المشق از رسائل معروف و مهم خوشنویسی به زبان فارسی است. این رساله سالیانی دراز به میرعماد حسن قزوینی منسوب بوده است. اخیراً برخی از محققان نشان داده‌اند که آداب المشق را به ظن قوى باباشه اصفهانی، خوشنویس قرن دهم هجری و معاصر شاه طهماسب صفوی، نوشته است.<sup>۲</sup> در این رساله، آموختن فن و هنر خط منوط به طی مراحلی می‌شود و نویسنده این مراحل را در فصلهای ششگانه توضیح می‌دهد. هدف از تحریر این مقاله شرح و توصیف دو جزء از اجزای دوازده‌گانه خط، یعنی صفا و شأن است. در ابتدای فصل دوم رساله آمده است:

بدان که اجزای خط بر دو قسم است: تحصیلی و غیرتحصیلی. تحصیلی آن است که کاتب به ممارست و مداومت حاصل می‌باید کرد و پخته ساختن. و غیرتحصیلی آن است که چون تحصیلی حاصل شود، آن نیز حاصل شود. اما تحصیلی و آن دوازده جزء است: اول ترکیب، دوم کرسی، سیم نسبت، چهارم ضعف، پنجم قوت، ششم سطح، هفتم دور، هشتم صعود بجازی، نهم نزول بجازی، دهم اصول، یازدهم صفا، دوازدهم شأن.<sup>۳</sup>

مشاهده می‌کنیم که اصول صفا و شأن نیز جزو اجزای تحصیلی قلمداد شده است. اما اگر به شرح و توصیف اجزای دوازده‌گانه توجه کنیم، نه اصل اول به کیفیت ظاهر یا اصول و قواعد فن خط مربوط است؛ از جمله محل قرارگرفتن حروف و کلمات، اندازه حروف و کلمات، چگونگی حرکت قلم و مختصات حروف و در کل، حسن تشکیل و حسن وضع، مانند آموختن مبانی مقدماتی و فنی همه هنرها، تا جایی که جزء دهم، یعنی «أصول»، مصدق خارجی در صورت خط ندارد و قاعده‌ای اجرایی مانند «ترکیب» یا «قوت» نیست؛ بلکه زمانی محقق می‌شود که اصول پیشین «اجزای تسعه» رعایت شده باشد و کلیت صورت شکل پذیرفته باشد.

و اما اصول، و آن کیفیت است که از اعتدال ترکیب اجزای تسعه که مذکور شده حاصل می‌شود.<sup>۴</sup> به تعبیر دیگر، اگر یکی از نه اصل پیشین رعایت نشده باشد، خط واجد جزء دهم، یعنی «أصول»، نیست و خوشنویس هنوز نیاز به تعلم و تقلید دارد. بنا بر این، خط او واجد ارزش خاص نیست و به تعبیر باباشه، «اجزای تسعه در خط به منزلة جسم

صفا» و «شأن» دو جزء از اجزا یا قواعد دوازده‌گانه خوشنویسی است که نویسنده رساله آداب المشق یاد کرده است. این رساله، که به میرعماد حسن منسوب و به ظن قوى نوشته باباشه اصفهانی است، بر اساس شرب عرفانی نوشته شده است. مصنف رساله معتقد است که خوشنویس باید برای تکامل خط خود در تحصیل صفا و شأن بکوشد. صفا و شأن اجزای یازدهم و دوازدهم، و به تعبیری مراحل نهایی آموختن خوشنویسی است. خوشنویس باید بعد از آموختن مقدمات فنی در «اجزای تسعه» و رسیدن به جزء دهم، یعنی «أصول» که مرحلة تکامل فنی است، خود را آماده تحصیل صفا و شأن کند. صفا و شأن از اصطلاحات خاص عرفان و تصوف است و در این رساله نیز دقیقاً همان معانی خاص عرفانی از آنها مستفاد می‌شود. صفا به معنی پاکی، در برابر دورت، از صفات حیده انسان است. عارفان مکرراً تأکید کرده‌اند که انسان بی صفا آمادگی پذیرش هیچ‌گونه معنایی از عالم غب را ندارد. از این‌رو، صفا در خوشنویسی مرحلة آمادگی برای تحصیل مرحلة پایانی، یا «شأن» است. شأن در اصطلاح عرفا برابر است با «صور عالم در مرتبت تعنی اول» یا «اقلم اعلا»، «روح اعظم» و «ام الكتاب»؛ شأن مرحلة ظهور و تجلی الهی در حضرت واحدیت یا مرتبه انسان کامل و خلیف الله است. چنانچه عارف قصد تقرب به مرتبه واحدیت و درک شأن و معنای «اکل یوم هو فی شان» را داشته باشد، باید پله صفا را طی کند. خوشنویس نیز در نوشتن کلمات، از آفرینش کلمات تکوینی پیروی می‌کند و صفا و شأنی دارد. صفا مرحلة واسط است بین ماده و معنا، و شأن جایگاه خلیفۃ الله است به معنی مُبدع.<sup>۵</sup>

از مقدمه زیبایی در شرح چگونگی آشنایی اش با خط، در فصل اول به کاتب یا خوشنویس توصیه می‌کند که از صفات ذمیمه بپرهیزد و کسب صفات حمیده کند؛ زیرا اگر می‌خواهد «آثار انوار این صفات مبارک از چهره شاهد خطش سرزند»، باید که «از صفات ذمیمه به کلی منحرف گردد و کسب صفات حمیده کند»<sup>۹</sup> زیرا «صفات ذمیمه در نفس علامت بی‌اعتدالی است»، پس پله اول ترک منهيات است.<sup>۱۰</sup>

از مقامات تبتل تا فنا  
پله پله تا ملاقات خدا

محتوای این فصل آشکارا مبتنی بر قدم اول در طریقت است و با مدد گرفتن از اصول عرفان نگاشته شده است. حتی ظاهر کلام آن متأثر از متون عرفانی است، از قبیل مرصاد العباد که سخن از «مردگی نفس از صفات ذمیمه و زندگی دل به صفات حمیده» می‌گوید.<sup>۱۱</sup>

البته توصیه به رعایت اصول اخلاق دینی و نسبت هنر با اخلاق دینی خاص این رساله نیست و در فرهنگ اسلامی و بلکه همه فرهنگهای دینی امری شایع است<sup>۱۲</sup> اما این نسبت در رسالات خوشنویسی، از جمله آداب المشق، بسیار آشکار و مؤکد است. عبداللہ صیرف می‌گوید: «چون درون از کدروت خالی بود، خط نیکو آید».<sup>۱۳</sup> همچنین به نقل از یاقوت مستعصمی آورده‌اند که «الخط مخفی فی تعلیم استاذ و کثرة المشق و صفاء الباطن». سلطان علی مشهدی نیز در رساله صراط السطور، سلوک کاتب را از وظایف و شروط اصلی در رسیدن به صفاتی خط دانسته است:

هر که از فکر و حیله و تلبیس  
پاک گردید گشت پاکنویس  
داند آن کس که آشنای دل است  
که صفاتی خط از صفاتی دل است<sup>۱۴</sup>

با توجه به تأثیر سلطان علی مشهدی بر باباشه، که در مقدمه رساله نیز بدان تصریح شده است، وضع جزء صفا از تأثیرات رساله صراط السطور است؛ اگرچه سلطان علی مشهدی به این جزء به منزله یکی از اجزا یا مراتب خوشنویسی تصریح نکرده است. اگرچه ضرورت تهذیب نفس در خوشنویسی و تأثیر آن در خط در همه رسالات مهم آمده است، وضع «صفا» در مقام یکی از اصول خط و مراتب خوشنویسی از ابتکارات نویسنده آداب المشق است؛ چنان‌که وضع «شأن» نیز بـ هیچ

است و اصول به منزله جان»؛ مانند جنبینی که تا کامل نشود، جان و ارزش انسانی ندارد. پس نقصان هریک از اجزای تسعه خط را از کمال صوری «جسمانی» ساقط می‌کند. اصول در واقع مرحله‌ای از کمال خط است که در «صورت خط» متوقف می‌شود و طی مراحل بعدی پس از رسیدن به «اصول» ممکن می‌شود. وضع اصل دهم نشان‌دهنده تأثیر مبانی عرفانی در وضع اجزای دوازده‌گانه و ترسیم مراحل تکامل خوشنویس در «طی طریق» است. چنان‌که مثلاً بر مبانی اصول عرفانی، غی توان مدعی عشق عارفانه و الهی شد، بـ آنکه از نشسته دنیا گذر کرد. از منازل گذر از مرحلة جسم و دنیا عشق زمینی و مجازی است؛ و چون مجاز پل رسیدن به حقیقت است، برخی از عارفان این گونه عشق را مقدمه عشق حقیقی شمرده‌اند. هرچند عشق زمینی از صورت آغاز می‌شود، اگر در صورت متوقف شود، عشقی نیست که شایسته انسان باشد و او را از سایر کاینات محبتان کند.<sup>۱۵</sup> اگر خوشنویس در «اصول» (جزء دهم) بماند و نتواند به «صفا» (جزء پازدهم) برسد، «شأن» را درک نخواهد کرد تا «پرتو انوار جمال شاهد حقیقی در نظرش جلوه نماید».<sup>۱۶</sup> (رساله). بنا بر این، اجزایی که مربوط به تحصیل فن خط است در ده اصل اول متوقف می‌شود، صفا و شأن کیفیاتی صوری نیست و تنها بعد از تحصیل صفا و شأن کیفیاتی که می‌شود مدعی درک ماهیت و جوهر خوشنویسی شد. این معنا مبین ماهیت عرفانی آداب المشق و نسبت آن با مبانی عرفان و تصوف نیز هست. البته این نسبت پیش از آداب المشق نیز سابقه داشته است و رواج آن را از سده هشتم هجری به بعد دانسته‌اند که عرفان در میان کاتبان و خوشنویسان نفوذ بیشتری یافت؛<sup>۱۷</sup> چنان‌که سراج شیرازی سبب تصنیف تحفه‌المحبین را ادراک «دقایق معانی و حقایق عرفانی» یاد می‌کند.<sup>۱۸</sup> در ادامه مقاله می‌کوشیم با تبیین ماهیت صفا و شأن، نسبت آداب المشق را با مبانی عرفانی و تصوف اسلامی نشان دهیم.

## ۱. صفا

هرچند در رسالات متعدد خوشنویسی اصطلاحات عرفانی بعضی در همان حال و هوای ادبیات تصوف به کار رفته است، بهقطع می‌توان گفت که هیچ یک از رسالات خوشنویسی در ساختار کلی خود به اندازه آداب المشق مبتنی بر اصول عرفانی نگاشته نشده است. نویسنده بعد

سابقه‌ای از ابداعات اوست.

صفا از اصطلاحات صوفیه است، به معنی «پاکی در برابر کدورت، در اصطلاح یعنی پاکی طبع از زنگار کدورت و دوری از مذومات. صفا از صفات انسان است و آن را اصلی و فرعی هست. اصلش انقطاع دل است از اغیار و فرعش خلوت است از دنیای غدر». <sup>۱۶</sup> عارفان بسیار گفته‌اند که انسان بی صفا و تیره‌دل آمادگی پذیرش هیچ‌گونه معنایی از عالم غیب را ندارد. «و موسی را سی شب و عده کردیم و به ده شب دیگر تمام کردیم» [قرآن کریم]، تا نفس او صاف گشت. پس از آن خدایش با او مناجات کرد.<sup>۱۷</sup> در حکایت مری کردن چینیان و رومیان در نقاشی و صور تگری که در اسکندرنامه نظامی و متنبوی مولوی،

صوفیان حال رومیان را دارند، از تکرار و کتاب و هنر بی بهره‌اند؛ «لیک صیقل کرده‌اند آن سینه‌ها»، از این رو به صفائ قلب نقوش بی عدد می‌پذیرند.<sup>۱۸</sup>

بنا بر این، اهل سلوک با طی مراحلی می‌توانند به صفا برستند و از قیود این جهانی رها شوند.

اصحاب صدق چون قدم اندر صفا زند  
رو با خدا کنند و جهان را قفازند  
و این از اهداف اصلی اهل عرفان و تصوف است.  
صفا ز باده صاف طلب که صوف را  
به جای جامه صوف ار صفا بود غم نیست  
(خواجوی کرمانی)

زیرا نظر در عالم معنی و رخ جانان بدون صفا ممکن نیست.

نظر پاک تواند رخ جانان دیدن  
که در آینه نظر جز به صفا نتوان کرد (حافظ)  
و هرچه با صفاتر، بهره مندر از پرتو شاهد حقیقی.  
بردار دل ز عالم خاکی صفا طلب  
حسن ازل به قدر صفا جلوه می‌کند (صائب)  
و صفا در انسان کامل که در اعتدال کامل است، مثالی از  
نسبت ارکان اربعه است با کلیت هستی.  
ای چو آتش در بلندی وی چو آب اندر صفا  
وی چو باد اندر لطافت وی چو خاک اندر وقار  
(ستایی، دیوان)

بنا بر این، مصنف رساله غایت خوشنویسی را، مانند غایت سلوک، فنای در حق می‌داند و تحصیل همه اجزا را

در جهت درک جلوه حق می‌خواهد. پس بی‌شک آگاه است که این وصال بدون آمادگی ممکن نیست؛ و آمادگی همان زدودن کدورت، و در پی آن، آینگی دل است.

تا جلوه کند صورت مطلوب ز غیب  
آینه‌صفت صفحه دل صاف خوش است  
(دوست محمد گواشانی هروی)

از آنجا که صفا، مانند دیگر حالات عرفانی همچون جذبه وکشف، نوعی دریافت شخصی است، می‌نویسد:

ذوق این باده ندانی به خدا تا نچشی  
اما صفا، و آن حالتی است که طبع را مسرور و مروح  
می‌سازد و چشم را نورانی می‌کند. و بی تصفیه قلب،  
تحصیل آن نتوان کرد؛ چنان که مولانا [سلطان علی مشهدی]<sup>۱۹</sup> فرموده‌اند: «که صفاتی خط از صفاتی دل است».  
و این صفت را در خط دخل تمام هست؛ چنان‌که روی  
آدمی هرجند که موزون باشد و صفا نداشته باشد،  
مرغوب نخواهد بود. و پوشیده‌ماند که چون اصول و  
صفا به شأن پیوندد، بعضی آن را «مزه» گویند و بعضی  
«اثر» نیز گویند.<sup>۲۰</sup>

پس صفا که صفت درونی خوشنویس سالک واصل است، در خط او نیز تجلی می‌کند و خط نیز با صفا می‌شود.  
خوشنویس می‌کوشد خط خود را مانند درون بپیراید و  
زیبایی‌ای را که از عالم ملکوت بر دل صافی او تابیده،  
در عالم ممکن و در قالب صور خط آشکار کند. به قول عبدالرزاقد کاشانی، صفا سه درجه است و درجه سوم آن  
فنای در حق است:

اول صفاء علم، که موجب تهذیب نفس سالک طریق است. درجه دوم صفاتی حال، یعنی مرتبه عیان و از علم به عین و ازاله به حال رفقن است [...]. این مقام، مقام مطالعه جمال و وجه حق است. درجه سوم صفاتی اتصال است که از مبادی فناء است [...]. حظ عبودیت از حق ربویت، یعنی صور تجلیات افعال و صفات و اسماء حق در مظہر عبد. بالآخره بندۀ در این مقام مظہر و مَجلَّی این صفات می‌شود و مقام حق را به فناء رسوم خود در حق شهود می‌کند.<sup>۲۱</sup>

اما صفا در خوشنویسی معادل اتصال نیست، بلکه آمادگی اتصال است. خط خوشنویس در این مرحله کیفیتی فراتر از «اصول» دارد، پاکی و سلامت بیشتری دارد. خشکی و قاعده‌مندی خطی که نهایت تلاش نویسنده‌اش

و به دستیاری قلم، صورت آن بر صفحه کاغذ کشیده می‌شود. و همه کس را ادراک این صفت در خط دست ندهد، با آنکه مشاهده آن کند.<sup>۲۵</sup>

شأن در زبان عربی به معنای مقام و منزلت، و نیز حالت، کار بزرگ و دشوار، و حاجت است.<sup>۲۶</sup> در فارسی معانی دیگری هم دارد، از جمله مرتبه، قصد کردن، به طرف مقصود رفتن، کردن کاری که موجب خوبی و رونق حال و کار باشد، از حالی به حالی دیگر گشتن، جستجو و دریافت نیز از آن مستفاد می‌شود.<sup>۲۷</sup> در اصطلاح صوفیه نیز شأن برابر است با صور عالم در مرتبت تعیین اول و شئون را برآورده و وجود گویند.

بود جمله شئون حق ز ازل  
مندرج در تعیین اول<sup>۲۸</sup>

بی‌شک از میان همه معانی مزبور، شأن در جایگاه جزء دوازدهم از اجزا یا قواعد خوشنویسی برآورده است با «مرتبه» ای متعالی؛ اما همان‌گونه که در مبحث صفا آمد، و با توجه به تعریف شأن، وضع این قاعده نیز متأثر از تعالیم عرفانی و تفکرات صوفیه است.

در بخش اول تعریف مصنف رساله از شأن، به چند اصطلاح خاص تصوف بر می‌خوریم؛ جذبه، «کاتب از مقاشای آن مجذوب گردد»؛ استغنا، «از لذات عالم مستغنى گشته»؛ جمال و جلوه، «پرتو انوار جمال شاهد حقیقی در نظرش جلوه نماید».<sup>۲۹</sup> شیوه به کارگیری این اصطلاحات نشان آگاهی کامل نویسنده از زبان رمزی عرفا و معانی خاص این اصطلاحات است. او مشق را وسیله‌ای می‌داند در سیر و سلوك خوشنویس سالك، که هدف آن شهود تجلی متعالی حضرت حق است، که در اصطلاح عرفانیان تجلی دوم است که به مدد طی مرحله صفا بر سالك آشکار می‌شود:

و تجلی دوم را که خاص است، «تجلي رحیمی» می‌گویند، که فیضان کمالات معنویه بر مؤمنان و صدیقان و ارباب القلوب می‌فرماید؛ مثل معرفت [...] و از این تجلی تعبیر به فیض نموده [...] و این فیض خاص است که طینت انسان را گلشن گردانیده.<sup>۳۰</sup>

و چنانچه انسان به آن مرحله دست یابد، یعنی به شأن بررسد، مرتبه‌ای از مراتب متعالی وجود را درک کرده است؛ و به همین واسطه است که شأن در اصطلاح صوفیه «صور عالم است در تعیین اول»، زیرا

رعایت قواعد ظاهری است، در انسان گشادگی و نورانیت ایجاد نمی‌کند؛ اما خطی که به مرتبه صفا رسیده باشد، نورانی و شفاف است و «نظر در آن لذت‌بخش است».<sup>۳۱</sup> «آن شفافیت اثر صیقلی نفس است از کدورتهای باطنی و پرهیز از غلبة لذات وهمی و حسی به لذات عقلی و معنوی»<sup>۳۲</sup> و بیان‌کننده نوعی تعادل است بین صاحب اثر و اثر. در این مرحله فضای ذهنی هنرمند در خط آشکار می‌شود؛ اگرچه شاکله کلی خط او استقلال و ویژگی یگانه نیافرته است، او آبستن اتفاق تازه است. او هنوز حلقة اتصال به جهان مادی را رها نکرده است. البته منظور قطع علاقه کلی از عالم ماده نیست، بلکه قطع ارتباط با مرجع این جهانی «صور مادی اعیان ثابت» در آموزش خط، یعنی استناد است. تا اینجا بسیاری از حرکات و فضاهای خط او متأثر و به تقلید از استناد است، تا جایی که حضور دیگری آشکارگی عیان دارد و مرجع اثر او من دیگری است. اما اکنون آماده است که به عالم متصل هستی شود؛ زیرا «رؤیت عالم هستی به عنوان تجلی الهی به منزله دیدن انعکاس خود حقیقی آدم در عالم هستی و صور و اشکال آن است»<sup>۳۳</sup>؛ و آن شأن است. در آن وادی است که او همچون خالق خود مُبدع می‌شود.

دیدن چشم سر چو نیست مضر  
چشم سر بستم و گشادم سر  
چشم سر هر چه دید محظوظ است  
چشم سر عیب‌بین معیوب است<sup>۳۴</sup>

## ۲. شأن

پس از صفا، در تبیین اصل دوازدهم، یعنی شأن، در رساله این‌گونه آمده است:

اما شأن، و آن حالتی است که چون در خط موجود شود، کاتب از مقاشای آن مجذوب گردد و از خود فارغ شود. و چون قلم کاتب صاحب شأن شود، از لذات عالم مستغنى گشته روی دل به سوی مشق کند و پرتو انوار جمال شاهد حقیقی در نظرش جلوه نماید. مصرع: هرجا که هست پرتو روی حبیب هست.

و سند که چنین کاتبی چون صفحه بیاضی از جهت مشق به دست آرد و حرفی به آن رقم کند، از غایت محبت به آن حرف، آن کاغذ را به خون دیده گلگون سازد، و این کیفیت به یمن صفات حمیده، عارض نفس انسانی می‌شود

تجلى حق متناسب با مرتبه وجودی خود است. سیر و سلوك به تحصيل صفا و سپس شأن منجر می شود.  
 چون شد اندر دلش صفا غالب  
 نشد او جز جمال را طالب (عرaci)

به همین سبب است که در رساله آمده: «وچون قلم کاتب صاحب شأن شود از لذات عالم مستغنى گشته روی دل به سوی مشق کند»؛ زیرا در واقع او طالب جمال است و آنچه دریافته «به دستیاری قلم، صورت آن بر صفحه کاغذ کشیده می شود». <sup>۳۵</sup> سبب اینکه همه کس را ادراک این صفت در خط دست ندهد، این است که:  
 از مرتبه‌دانی است در آن مرتبه آری  
 بیز دان ندهد مرتبه جز مرتبه‌دان (انوری)  
 بر سماع راست هر تن چیر نیست  
 طعمه هر مرغکی انجیر نیست (مولوی)

اینکه می گویند چنانچه صفت شأن در خط پیدا شود، «خوشنویس هیچ گاه از تماشا و لذت بردن از اثر خویش سیر غم شود»<sup>۳۶</sup> از این بایت است که او در جلوه حق می نگرد. ویژگی یگانه خوشنویس صاحب شأن متعلق به درک خاص اوست از ظهور حضرت حق؛ زیرا او صاحب کشفی است که متعلق به خود اوست، و حتی اگر او را مبدع ندانیم، واسطه ظهور ابداع است. خط او صاف است و آینه جمال حق؛ و به همین سبب است که «خوشنویسان گزیده را باید هنرمندان الهی نامید، الهی بدین معنی که بدان هستی متعال راه یافته‌اند».<sup>۳۷</sup>

بر اثر شأن، خوشنویس حالی دیگر را می آزماید که شاید بتوان آن را رهایی خواند. او از آنچه مانع وصل او به عین‌الیقین است رها شده و روشنی و شفافیت خط او نتیجه رهایی از قواعد این‌جهانی و تقليد است. شکی نیست که خوشنویس تقليد را تا تحصيل اجزای تسعه و رسیدن به «أصول» باید وجهه همت خود سازد، اما توقف در آن باعث کدورت است.

آنچه گفتم هست از عین‌الیقین  
 فی ز استدلال و تقليد است این

به تعبير دیگر، خوشنویس باید از تکلف رهایی یابد<sup>۳۸</sup> تا خط او تجسم عالم معنی شود و ذهنیت متعالی او را که شاید بشود از آن به خلاقیت تعبیر کرد، ظاهر سازد. این ویژگی ظهور فردیت خوشنویس است و بیان معنی است در فرم و خلق است و بیان است در اتصال بی واسطه به مرجع خلق

ذات احادیث به اعتبار حب ظهور و اظهار، مقتضی تعیین اول شد که بزرخ جامع است میان احکام واجب و امکان و محیط طرفین است. و آن تعیین اول را «قلم اعلا» و «روح اعظم» و «عقل كل» و «ام الكتاب» و «روح محمدی» می نامند. و حقیقت انسانی عبارت از این مرتبه است. و میان این حقیقت و حضرت الوهیت هیچ واسطه نیست و هرچه در حضرت الوهیت است، همه در نسخه جامعه این حقیقت مسطور و مرقوم است؛ بلکه بسیاری از محققان مرتبه الهیت را بعینه مرتبه عقل اول، که حقیقت انسانی است، دانسته‌اند و هیچ فرق بینهم نکرده‌اند. و از آن جهت که تعیین اول حی است و حیات موجودات به واسطه ای است، مسماً به «روح اعظم» است؛ و از آن سبب که واسطه صدور موجودات است و به وسیله او مکتوب در کتاب مسطور که مراد عالم است گشته‌اند، مسماً «به قلم» است.<sup>۳۹</sup>

به قولی دیگر،

یعنی حقیقت صرفه وجود من دون اعتبار تحرید و تخلیط. و این حقیقت نه کشت دارد نه ترکیب [...] که از او به مرتبه احادیث و غیب اول و تعیین اول تعبیر نموده‌اند.<sup>۴۰</sup>  
 از همه آنچه آمد معلوم می شود که نویسنده رساله میان اصل دوازدهم خوشنویسی به نام شأن و باطن این اصطلاح، یعنی معنای شأن در نزد عارفان و نسبت آن با بالاترین مراتب تجلی که همانا حقیقت محمدی است، آگاهانه رابطه برقرار می کند. ذات احادیث در فیض دائم است. «کُلْ يوْمٌ هُوَ فِي شَأنٍ». <sup>۴۱</sup> در تفسیر این آیه آمده است:

خدای تعالی در هر روز کاری دارد غیر آن کاری که روز بعدش دارد. پس هیچ یک از کارهای او تکراری نیست و هیچ شأنی از شئون او از هر جهت مانند شأن دیگری نیست. هرچه می کند بدون الگو و قالب و نمونه می کند، بلکه به ابداع و ایجاد می کند. به همین جهت خود را «بدیع» نامیده، فرموده «بدیع السّموات والأرض».<sup>۴۲</sup>

بر این اساس و به اعتبار معنای آیه، شأن همان مرتبه ابداع است. انسان به واسطه خلیفه‌الله بودن قادر است بر مرتبه ابداع و درک فیض الهی نایل آید. در هر صورت، مراد صاحب رساله از جزء دوازدهم، یعنی شأن، «ظهور حق است به صورت ممکنات» که در اینجا همان صور مثالی حروف است. سوی دیگر این معنا رسیدن خوشنویس به کمال لایق خود و درک بالاترین مراتب

و بیان او خود را نمی‌بیند و هیچ چیز دیگری در طبیعت اطراف، زیرا او مثال معنای انسان و انسان معنوی است. انسان معنوی که ذهنش در اثر عقل شهودی تقدّس و تبرک یافته و چشمان ظاهرش نور تازه‌ای به دست آورده که از چشم دل منشأ می‌گیرد [...]. او در صور طبیعت، امراضی مُثُل اعلای ملکوق و در حرکات و نظمهای آن شرح و بیان نوعی مابعدالطبیعه در بالاترین سطح آن را می‌بیند. برای چنین شخصی، طبیعت هم مددی برای وحدت معنوی است.<sup>۳۹</sup>

او پدیده‌ای را شاهد است و در متن دریافت احوالی قرار دارد که شاید بتوان از آن به نوعی تجربه زیبایی‌شناسی یاد کرد.

### نتیجه

بر مبنای آنچه آمد، مصنّف رساله آداب المشق آگاهانه و با ظرافت، اصول و قواعد و مبانی زیبایی‌شناختی خوشنویسی را مبتنی بر مبانی عرفان وضع کرده است و خوشنویسی را سالکی شمرده که هدف غایی او وصال معشوق است. پس او نیز، چون سالک طریق عرفان، برای وصال معشوق حقیقی و رسیدن به مرتبه شان، باید پله صفا را طی کند. به بیان ساده‌تر، صفا مرحله واسط است بین ماده و معنا، و شان جایگاه خلیفه‌الله است به معنی مُبدع. □

### کتاب‌نامه

- آشتیانی، سید جلال الدین. هستی از نظر فلسفه و عرفان، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه عملیة قم، قم، ۱۳۷۶.
- الهی قمشه‌ای، حسین محی الدین. «شان و صفا» نگاهی به رساله آداب المشق میرعماد)، در: چلپی، ش ۱ (تایستان ۱۳۷۰).
- اخوان الصفاء. گزیده متن رسائل اخوان الصفاء، ترجمه علی اصغر حلبي، تهران، روزان، ۱۳۶۰.
- باباشاه اصفهانی. «آداب المشق»، در: مایل هروی، کتاب آرایی در تمدن اسلامی، ص ۱۴۷-۱۵۶.
- تولستوی، لئون. هنر چیست؟، ترجمه کاوه دهگان، تهران، امیرکیر، ۱۳۷۲.
- زرین کوب، عبدالحسین. بحر در کوزه (تقد و تفسیر قصه‌ها و تمثیلات مشنوی)، تهران، علمی، ۱۳۶۷.
- \_\_\_\_\_. سرّنی (تقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مشنوی)، تهران، علمی، ۱۳۶۶.

سبزواری، فتح‌الله. «اصول و قواعد خطوط سته»، در: مایل هروی، کتاب آرایی در تمدن اسلامی، ص ۱۰۵-۱۴۱.

سجادی، سید جعفر. فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران، طهوری، ۱۳۷۰.

سراج شیرازی، یعقوب بن حسن. تحفه‌الجین، به اشراف محمد تقی داشت پژوه و به کوشش کرامت رعنائی و ایرج افشار، تهران، نقطه، ۱۳۷۶.

سلطان علی مشهدی. صراط‌السطور، رساله سلطان علی مشهدی در خوشنویسی، به کوشش کریم کشاورز، تهران، پیام، ۲۵۳۶.

طباطبایی، سید محمدحسین. تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی هدایت، تهران، بیناد علمی و فکری علامه طباطبایی، ۱۳۷۶.

قلیچ‌خانی، حمیدرضا. فرهنگ وازگان و اصطلاحات خوشنویسی و هنرهای وابسته، تهران، روزنه، ۱۳۷۳.

لاهیجی، شمس‌الدین محمد. مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تصحیح محمد رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران، روزان، ۱۳۸۱.

مایل هروی، نجیب. کتاب آرایی در تمدن اسلامی، مشهد، بیناد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.

نجم‌الدین رازی. مرصاد العباد، به اهتمام محمدامین ریاحی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.

نصر، سید حسین. معرفت و معنویت، ترجمه انشاء الله رحمق، تهران، دفتر نشر و پژوهش شهروردي، ۱۳۸۰.

یارشاطر، احسان. خوشنویسی، از سری مقالات دانشنامه ایرانیکا، ترجمه پیمان متین، تهران، امیرکیر، ۱۳۸۴.

Yarshater, Ehsaan. "Calligraphy", in: *Encyclopaedia Iranica*, London and New York, Routledge and Kegan Paul, 1992, vol. VI.

### پی‌نوشت‌ها

1. a.hasheminejad@mail.uk.ac.ir

- عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهمن کرمان
۲. نک: نجیب مایل هروی، کتاب آرایی در تمدن اسلامی.
  ۳. باباشاه اصفهانی، «آداب المشق»، ص ۱۴۹.
  ۴. همان، ص ۱۵۱.
  ۵. عبد‌الحسین زرین کوب، سرنی، ص ۴۹۷.
  ۶. باباشاه اصفهانی، همان.
  ۷. مایل هروی، همان، ص ۶۸۳.
  ۸. سراج شیرازی، تحفه‌الجین، ص ۴۷.
  ۹. باباشاه اصفهانی، همان، ص ۱۴۹.
  ۱۰. عبدالله صیرف، «آداب الخط»، ص ۲۲.
  ۱۱. نجم رازی، مرصاد العباد، ص ۳۶۴.
  ۱۲. از جمله نک: تولستوی، هنر چیست؟، ص ۱۷۱.
  ۱۳. عبدالله صیرف، همان، ص ۱۵.
  ۱۴. فتح‌الله سبزواری، «اصول و قواعد خطوط سته»، ص ۱۱۰.
  ۱۵. سلطان علی مشهدی، صراط‌السطور، ص ۴۳.
  ۱۶. سید جعفر سجادی، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ذیل «صفا».
  ۱۷. اخوان الصفاء. گزیده متن رسائل اخوان الصفاء، ص ۱۳۱.
  ۱۸. زرین کوب، بحر در کوزه، ص ۲۰۸.

۱۹. باباشه اصفهانی، همان، ص ۱۵۱.
۲۰. نقل شده در سجادی، همان، ص ۵۳۲.
۲۱. Ehsaan Yarshater, "Calligraphy".
- در ترجمه این مقاله ایرانیکا به فارسی، معادل Refinement را «تمذیب» قرار داده‌اند؛ در حالی که «صفا» برای آن به مراتب مناسب‌تر است. نک: احسان یارشاطر، خوشنویسی، از سری مقالات دانشنامه ایرانیکا. البته در متن انگلیسی این مقاله نیز اصطلاحات «صفا» و «شأن» چندان دقیق و موسع شرح نشده است.
۲۲. حسین الهی قمشه‌ای، «شأن و صفا، نگاهی به رساله آداب المشق میر عمامد»، ص ۱۹۵.
۲۳. سیدحسین نصر، معرفت و معنویت، ص ۳۸۰.
۲۴. سلطان علی مشهدی، همان، ص ۲۷.
۲۵. باباشه اصفهانی، همان، ص ۱۵۱.
۲۶. فرهنگ عربی به فارسی لاروس، ذیل «شأن».
۲۷. لغت‌نامه دهخدا، ذیل «شأن».
۲۸. سجادی، همان ذیل «شأن».
۲۹. باباشه اصفهانی، همان، ص ۱۵۱.
۳۰. لاھیجی، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۴.
۳۱. همان، ص ۱۶۶.
۳۲. سید جلال الدین آشتیانی، هستی از نظر فلسفه و عرفان، ص ۲۰۰.
۳۳. رحمن: ۲۹.
۳۴. سید محمدحسین طباطبائی، تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۲۰۴.
۳۵. باباشه اصفهانی، همان، ص ۱۵۱.
۳۶. حمیدرضا قلیچ خانی، فرهنگ واژگان و اصطلاحات خوشنویسی و هنرهای وابسته، ص ۱۲۵.
۳۷. الهی قمشه‌ای، همان، ص ۱۹۰.
۳۸. در این باره در: علیرضا هاشمی‌تراد، «درآمدی بر مبانی زیبایی‌شناسی خوشنویسی» (در دست چاپ) به تفصیل سخن رفته است.
۳۹. سیدحسین نصر، همان، ص ۴۱۷.